

خواجه محمد پارسا و شرح فصوص الحکم

دکتر مهدی تدین

شرح فصوص الحکم. از خواجه محمد پارسا. تصحیح دکتر جلیل مسگر نژاد. تهران. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۶. ۶۸۶ صفحه.

خواجه محمد پارسا، از عرفای معروف قرن نهم هجری (متوفی ۸۲۲) است که در عصر تیموری در بلاد خراسان و ماوراءالنهر، بویژه در مولد و مسکن اصلی خود شهر بخارا، بر مسند ارشاد پیروان طریقه نقشبندی و خلافت خواجه بهاءالدین نقشبند (متوفی ۷۹۱) نشسته بود.

خواجه پارسا دارای آثار ارزنده‌ای است که بیشتر آنها به صورت خطی در کتابخانه‌ها باقی مانده است. خوشبختانه در سالهای اخیر نسبت به طبع و نشر برخی از آثار او اهتمام شده که معروفترین آنها رساله قدسیه است. مصحح این اثر، دکتر احمد طاهری عراقی، در کمال دقت و امانت آن را همراه با شرح حال مفصل خواجه پارسا و عقاید و آرای سلسله نقشبندی به چاپ رسانده است.^۱

رساله قدسیه یکی از زیباترین نمونه‌های نثر فارسی دوره تیموری است که از مهد اولیه ادب فارسی دری، یعنی بخارا، بیرون آمده است و هنوز، پس از گذشت قرن‌ها، رنگ و بوی فارسی سره عصر سامانی و صفا و طراوت زبان رودکی و کسایی را به همراه دارد.

از جمله آثار خواجه پارسا، که نام آن در فهرست کتب بسیاری از کتابخانه‌های داخلی و خارجی ثبت شده، شرح فصوص الحکم است به زبان فارسی که محققان در ضمن شروح متعدّد فصوص الحکم از آن نام برده‌اند. این اثر نیز اخیراً به تصحیح آقای جلیل مسگر نژاد، در پی مقاله‌ای از مصحح، که چند سال پیش درباره آن در مجله معارف منتشر شد، در دسترس علاقه‌مندان به آثار ابن عربی قرار گرفت.

شرح خواجه پارسا - به خلاف آنچه مصحح در مقاله و، اندکی مفصلتر، در مقدمه خود بر کتاب مذکور آورده‌اند و همچنین به خلاف توصیف فهرست نویسان و قول بیشتر محققان که بر نظر سطحی به نسخه‌های خطی مبتنی است - شرح کامل فصوص الحکم نیست و آنچه مصحح محترم در مقایسه شرح پارسا با دیگر شروح نوشته‌اند حاکی از آن است که ایشان به تطبیق شرح فارسی با متن عربی توفیق نیافته‌اند.^۲

پیش از انتشار شرح خواجه پارسا این سؤال مطرح بود که چگونه، با وجود چنین شرحی به فارسی، تاج‌الدین حسین خوارزمی (متوفی ۸۳۹)، که با خواجه محمد پارسا معاصر بوده و احیاناً با او روابط دوستانه داشته، به تألیف شرح فارسی دیگری بر فصوص الحکم اهتمام ورزیده است. این را هم باید یادآور شد که هر دو شارح در خراسان و ماوراءالنهر می‌زیسته‌اند و طبعاً از مشغله علمی یکدیگر بی‌خبر نبوده‌اند. اظهار شگفتی آقای نجیب مایل هروی، مصحح محترم شرح خوارزمی، نیز در این باره کاملاً بجاست. لیکن ایشان، چون با اعتماد بر قول دیگران شرح خواجه پارسا را شرحی کامل تصور کرده‌اند، دلیل امر را بی‌اطلاعی این شارحان از کار یکدیگر دانسته‌اند.^۳

توجه آقای مایل هروی، که در موارد مشابه منطقی است، در این مورد بخصوص صادق نیست. توضیح اینکه هیچک از شروح فارسی موجود، تا آنجا که اکنون اطلاع داریم، شرح کامل فصوص الحکم نیست. بلکه شرح پارسا تنها بیان موجزی است درباره پاره‌ای از مطالب فصوص الحکم.

برای آنکه از وجود مناسبات دوستانه و احترام‌آمیز میان تاج‌الدین حسین خوارزمی و خواجه پارسا، که پیشتر به آن اشاره رفت، مطمئن شویم کافی است به القابی که خوارزمی در کتاب ینبوع الاسرار خود در ذکر خواجه محمد پارسا، ضمن بیان حکایتی از اقوال و ارشادات وی به کار برده است توجه کنیم: «صفوة الاصفیا، خاتم الاولیا، قدوة المحدثین، خاتم المجتهدین، محرم خلوتخانه کبریا، هادم کبر و ریا، خواجه محمد پارسا، اعلی الله درجته فی علیین...»^۴

پیداست که این یادکرد متعلق است به پس از مرگ پارسا و، با مقایسه سال تألیف ینبوع الاسرار (۸۳۲) و سال وفات خواجه پارسا (۸۲۲)، به ده سال پس از مرگ او. با توجه به اینکه شرح فصوص خوارزمی در سالهای ۸۳۵ تا ۸۴۰ (سال شهادت مولانا حسین خوارزمی)، یعنی بیش از یک دهه پس از وفات خواجه پارسا، نوشته شده، می‌توان یقین کرد که خوارزمی از شرح مختصر خواجه پارسا آگاهی داشته و آن را شرح به معنی اخص آن تلقی نمی‌کرده است.

در مقدمه فصوص می‌نویسد: «پس شیخ از آنگاه که به اظهار فصوص حکم پرداخته و زواهر جواهر اسرار را هویدا ساخته، طایفه‌ای کثیر از ارباب حکم متعالیه و اصحاب اقدار عالیه به

کتاب، در هر محل که محتاج شرح بود کلمه‌ای چند که خلاصه آن مطولات بود بر سبیل ایجاز تحریر افتاد»^۱.

توجه دقیق به فحوای جملات برای خواننده این سؤال را مطرح می‌کند که چگونه بسط و تطویل و شرح کلام را برای ضعفاى طلبه غیر قابل فهم می‌کند و اختصار و ایجاز آن را قابل درک و آسان می‌سازد؟ مقصودِ خواجه پارسا این است که بعضی از شارحان مطالب فصوص را بی‌پرده و بدون رعایت ضعف و قصورِ افهام شرح و بسط داده‌اند و این موجب انحراف و احیاناً پیدایش اعتقادات مناقض با ظواهر شریعت در میان مردم شده است.

بنابراین، غرض اصلی خواجه پارسا در این شرح مختصر بیان معضلات کتاب به شیوه‌ای است که اولاً موجب بدآموزی نباشد؛ ثانیاً، به حکم قاعده «هر راست نباید گفت»، تا آنجا که ممکن باشد از شرح و بسط خودداری شود و متن به حال خودرها گردد.

خواجه پارسا در رعایت اصل مذکور تا آنجا راه احتیاط پیموده که در بسیاری از مواضع کتاب، با آنکه حاوی مطالب بسیار حساس و جنجال برانگیز است، با آوردن يك یا چند جمله شرح یا با عباراتی از قبیل «شرح ظاهر است»، «این همه روشن است»، «مطلب روشن است»^{۱۰} از توضیح و بسط معانی طفره رفته است.

حاشیه:

(۱) رساله قدسیه (کلمات بهاء‌الدین نقشبند)، تألیف خواجه محمدبن محمد پارسای بخارایی، با مقدمه و تصحیح و تعلیق احمد طاهری عراقی، کتابخانه طهوری، آذرماه ۱۳۵۴.

(۲) مقاله «شرح فصوص الحکم خواجه پارسا» معارف، دوره سوم، شماره ۲، مرداد - آبان ۱۳۶۵، به قلم مصحح شرح پارسا: آقای جلیل مسگرزاد.

(۳) نگاه کنید به همان مقاله، صص ۸۶ و ۸۸ و مقدمه کتاب شرح فصوص، ص بیست و چهار - بیست و شش.

(۴) نجیب مایل هروی. مقدمه شرح فصوص الحکم تاج‌الدین حسین خوارزمی، انتشارات مولی، تهران، ۱۳۶۴، ص ۳۶.

(۵) تاج‌الدین حسین خوارزمی، ینبوع الاسرار فی نصایح الابرار، به اهتمام دکتر مهدی درخشان، انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی، تهران، ۱۳۶۰، ص ۱۵۱. تذکر این نکته لازم است که لقب خوارزمی مؤلف شرح فصوص الحکم و ینبوع الاسرار و شرح مثنوی مولوی، به اختلاف، کمال‌الدین و تاج‌الدین ذکر شده، و بنا بر دلایل و شواهدی که آقای مایل هروی بدان دست یافته‌اند «تاج‌الدین» مرجع است. برای مزید اطلاع رجوع شود به مقدمه ایشان بر شرح فصوص، ص سی و سه.

(۶) تاج‌الدین حسین خوارزمی، شرح فصوص، ص ۱۰.

(۷) مسگرزاد، جلیل. مقدمه شرح فصوص الحکم خواجه محمد پارسا، ص بیست و چهار.

(۸) طاهری عراقی، احمد، مقدمه رساله قدسیه، ص ۷۲ و ۷۳، به نقل از فهرست دانش پژوه.

(۹) شرح فصوص الحکم، دیباچه، ص ۳.

(۱۰) برای نمونه رجوع شود به ص ۴۳ که درباره ۱۰ سطر از متن فصوص که اتفاقاً از موارد حساس و قابل شرح است تنها به ذکر «این همه روشن است»

شرح آن کتاب اشتغال نموده؛ اما چون آن شروع عربی بود، فرقه‌ای از اهل عرفان - که طبع لطیفشان را مکتدر به تکرار لغت نفرموده‌اند و نقد گرانمایه عمر به ضبط قواعد نحو صرف ننموده، از مشاهده حسن آن نازنین محروم و از مطالعه حقایق غوامض آن اسرار متین به سمت حرمان موسوم بودند - از این مخلص شرحی به زبان فارسی التماس نمودند»^۲. از این قول نیز چنین برمی‌آید که مولانا حسین خوارزمی از شروع معروف فصوص آگاهی کامل داشته است.

مصحح شرح فصوص الحکم پارسا، بی‌توجه به این سوابق، حتی پس از اتمام تصحیح و چاپ اثر، آن را در عداد شروحو چون شرح مؤیدالدین جندی (متوفی ۶۹۰) و عبدالرزاق کاشانی (متوفی ۷۳۵) و داود قیصری (متوفی ۷۵۱) قرار داده، ضمن آنکه از شرح مفصل و جامع و ارزنده خوارزمی نامی هم به میان نیاورده‌اند. اینکه مصحح، به استناد چندجمله از سخنان خواجه پارسا در مقدمه شرح فصوص، نتیجه‌گیری کرده‌اند که «هیچ کدام از این شروع در بیان افکار ابن عربی حد اعتدال را مراعات نکرده‌اند و عنان قلم در دست افکار عرفانی و تنزلات روحانی بوده»^۳ ناشی از تلقی نادرست ایشان است. خواجه پارسا نه به آن دلیل که «کسانی بسیار فصوص را شرح کرده‌اند ولی نیک از عهده برنیامده و بیهوده سخن را به درازا کشانیده‌اند»^۴ و نه از این روی که شارحان دیگر «حد اعتدال را مراعات نکرده‌اند» بلکه به قصد توضیح پاره‌ای از معضلات فصوص دست به قلم برده است.

خواجه پارسا بیشتر در بند آن بوده است که غیر اهل بر غوامض مطالب فصوص وقوف نیابند نه، همچون خوارزمی، در این اندیشه که فارسی‌زبانانی که «طبع لطیفشان را مکتدر به تکرار لغت نفرموده‌اند» آن معانی را فهم کنند. به همین دلیل، در بسیاری از موارد، وی عین عبارات عربی مؤیدالدین جندی را در شرح فصوص، بدون ترجمه و شرح فارسی، نقل کرده یا شرح مطلب را به عربی آورده است.

در عین حال، خواجه پارسا از همه شارحان پیشین با کمال احترام یاد کرده و از شروع آنان کمال فایده را برده است، اما بسط مطالب یعنی بازکردن غوامض آن به نظر او کاردرستی نبوده است.

پارسا در مقدمه کتاب گوید: «جمعی از محققان این قوم - رحمهم الله - در شرح بیان مشکلات این کتاب دیدیضا نمودند و این حصار محکم بنیان را به قوت بازوی بیان بگشودند. اما در میدان بسط عنان بیان فرو گذاشتند و تطویل بیان در شرح معضلات آن لازم داشتند و بعضی از ضعفاى طلبه، به سبب بسط کلام و قصور افهام، حقایق و رموز کتاب - که اصل مطلوب است - ضبط نتوانستند کرد. بدین سبب، به جهت ایضاح مشکلات این

شرح مختصر صرفاً در جهت گزارش مطالب فصوص بر وفق ظواهر شریعت و یا، به عبارت روشنتر، سرپوش نهادن بر مطالب مورد اختلاف و تن زدن از شرح مسائل ظاهراً مخالف با عقاید سنت و جماعت است.

پارسا، در شرح مطالب متن فصوص، گاه يك يا دو صفحه را تنها با نشان دادن مرجع يك ضمير و يا تفسير و توضیح يك واژه برگزار می کند.

نکاتی که خواجه پارسا از میان متن برای شرح انتخاب می کند گاه به حدی جزئی و محدود است که برای یافتن آن در متن باید مدتی وقت صرف شود.

در اینجا لازم است چند نکته درباره کیفیت تصحیح شرح فصوص نوشته شود:

□ بحث مفصلی درباره اینکه آیا صدرالدین قونوی نخستین شارح فصوص الحکم است یا مویدالدین جندی و کوشش ناموفق نویسنده در عزل صدرالدین از مقام شارح نخستین، بحثی است بی ثمر. چه اولاً خود ایشان، بعد از آن همه لِم و لانسلم، مطلب را نقض کرده صدرالدین را از شارحانی شمرده اند که «با آوردن اصطلاحات ابداعی شیخ با برداشتی کلی به توضیح عقاید شیخ مبادرت کرده اند»^{۱۵}

به جای این بحث مفصل و احتجاج بی فرجام، که طرف مخاصمه نیز در آن معلوم نیست، بهتر می بود به ذکر این مطلب بسنده شود که صدرالدین قونوی، با آنکه بحق نخستین شارح فصوص الحکم است، کتاب مستقلی به نام شرح فصوص تألیف نکرده است.^{۱۶}

□ طرح مسائلی تحت عناوین جهانشناسی قوم، قبل از آفرینش، علت آفرینش، مفاتیح غیب، جنات حق، احسن التقویم و امثال آن، و ایراد مطالبی که نه علمی است و نه فلسفی و نه عرفانی، و درهم ریختن حدود و ثغور هر یک از این سه جنبه معرفت بشری و درهم آمیختن آنها با یکدیگر در مقدمه کتاب برای اهل تحقیق مفید فایده به نظر نمی رسد. از جمله مباحث بسیار عجیب و غریب مطرحه مقایسه ای است بین قدمای خمسه (زمان، مکان، هیولی، نفس، باری تعالی) و حضرات خمسه الهیه^{۱۷}. این مقایسه شگفت انگیز با این جملات خاتمه می یابد «به طور خلاصه حکما مقام واحدیت و احدیت را ذات واجب می دانند، ولی عرفا مقام احدیت و واحدیت را خارج از مقام خلق و داخل در مقام تقدیر و علم می دانند»^{۱۸}.

□ در ذیل عنوان «قبل از آفرینش» آمده است: «... عبدالرزاق کاشی عمار را تعیین اول و حضرت احدیت بیان می دارد و این حضرت در حجاب عزت است و اشارت پذیر نیست نه به

برای کسانی که از آراء و عقاید و کم و کیف سیر و سلوک طریقه نقشبندی آگاهی دارند، این شیوه عمل از خواجه پارسا کاملاً موجه می نماید. فرقه نقشبندی از زمانی ظهور می کند که گرایش صوفیه به عقاید غیرسنی - به طور مطلق - رواج می یابد. این گونه عقاید بدعت آمیز یا جنبه مذهبی دارد، مانند گسترش عقاید شیعه در میان صوفیه، یا صرفاً عقایدی است که از جانب بعضی از مشایخ صوفیه القا شده، که در رأس آنها آراء وحدت وجودی ابن عربی و برداشتهای متناقض از آن را باید در نظر داشت.

در عصر مغول، یعنی پس از سقوط خلافت بغداد و از قدرت افتادن مذهب تسنن به عنوان مذهب حاکم و گسترش تشیع در بین عامه مردم و گرایش بعضی از ایلخانان مغول به آن مذهب و توافق تصوف و تشیع در بسیاری از مسائل و گسترش افکار شیعه بویژه در امر ولایت و آمیزش آن با مباحثی که از ناحیه ابن عربی و شارحان آثارش در مسأله ولایت مطلقه و مقیده و نظایر آن به ظهور پیوست، عرفای سنی بر آن شدند که طریقه ای مطابق با آنچه خود متابعت سنت و شریعت حقه اسلام می پنداشتند به وجود آورند، و این کوشش به تأسیس طریقه نقشبندی به همت خواجه بهاء الدین نقشبند انجامید.^{۱۱}

مشخصه بارز فرقه نقشبندی در همه آثار اهل این فرقه احیای سنت و حفظ شریعت اعلام شده است. چنانکه از بهاء الدین نقشبند، مؤسس این فرقه، پرسیدند: «شما را به چه توان یافت؟ فرمودند: به تشریح.» و «در شیبی که بهاء الدین را از خود غیبی افتاده بود، در واقعه، خواجه عبدالخالق عجدوانی بدو گفته بود: در همه احوال قدم بر جاده شریعت و استقامت امر و نهی و عمل به عزیمت و سنت می باید کرد و از رخصتها و بدعتها نیک دور می باید بود و در همه احوال و افعال و اقوال احادیث مصطفی (ص) را پیشوای خود باید داشتن و دائماً متفحص و متجسس از اخبار رسول (ص) و آثار صحابه او (رض) می باید بودن و در عمل به موجب آن کوشیدن»^{۱۲}.

در آثار خواجه پارسا، توجه به اصول مذکور کاملاً به چشم می خورد. وی نه تنها در شرح مختصر فصوص بلکه در رساله قدسیه، که شرح عقاید و آراء فرقه نقشبندی و یا چنانکه خود گوید «کلمات خواجه بهاء الدین نقشبند» است، کوشش خود را به زدودن بدعتها و آراء و عقاید افراطی مصروف داشته است.^{۱۳}

نه فقط خواجه پارسا، در مقدمه کتاب، غرض خود را شرح معضلات اعلام داشته، بلکه کاتب قدیمترین نسخه موجود نیز شرح خواجه پارسا را المختصر فی شرح کتاب الفصوص نامیده است به این عبارت: «تم هذا المختصر فی شرح کتاب الفصوص کتابه فی سلسله شوال سنة ثلاث و عشرين و ثمانمائة»^{۱۴}. و این

اطلاق و نه به تعقید. شارح 'مفتاح' در مقام اشکال بر عارف کاشانی، گفته است: مرتبه احدیت و واحدیت و الوهیت و نفس رحمانی و ام الكتاب و سایر مراتب الوهیت نسبت به وجود حق تعین دارند و هر تعینی مخلوق می باشد، هر موجودی که مشمول فیض منبسط گردد مخلوق است؛ دیگر آنکه حضرت وجوب و امکان و حضرت جمع مراتب کلیه غیبیه اند، چگونه می شود که این حقایق مخلوق باشند؟^{۱۹}

شگفت اینجاست که هر جمله ای از مطالب منقول با شماره ای در پاورقی به يك یا چند کتاب و مأخذ ارجاع داده شده که طبق معمول در مأخذ به هیچ وجه چنین مطالبی یافت نمی شود، چنانکه در این جملات مأخذ اصلی شرح مقدمه قیصری استاد جلال الدین آشتیانی، ص ۹۸، معرفی شده که در آن صفحه و صفحات قبل و بعد آن، چیزی نزدیک به این مضامین هم یافت نمی شود و البته نباید هم یافت شود.

□ در ذیل عنوان «مراتب وجود» آمده است: «در بیان اهل رشاد و کشف غیر از دو تجلی کلی فیض اقدس و فیض مقدس، ذات حق را مجمع البحرینی است که آن عالم غیب و عالم شهادت است، تمام تعینات عالم شهود است و از آن به مقام کثرت تعبیر رفته است...»^{۲۰} و در پاورقی به صفحه ۳۳۰، سطر ۱۴ و ۲۹ متن کتاب ارجاع داده شده است. هر چند مطلب بر اهل فن روشن است، اما عبارات مورد ارجاع از متن عیناً نقل می شود تا هم امانت نویسنده در نقل مطالب و هم قدرت استنباط ایشان روشن شود. در صفحه ۳۳۰، سطر ۱۴ آمده است: «... و تراهرانی داده است که مجمع البحرین غیب و شهادتی و از آن روی که هویت او عین اعیان است پس تو عین او باشی».

در صفحه ۲۹، سطر ۶ نیز آمده است: «باز در حضرت عین که عالم شهود است او را (منظور حقیقت محمدی) و آنچه تبع وجود او بود از حقایق عالم وجودی مفصل بخشید. (چنانکه ملاحظه می شود در عبارات متن از آنچه ایشان نوشته اند اثری نیست).

در چند سطر بعد آمده است: «نسبت عالم به حق و حق به عالم همچون مرآت و ناظر است که عالم روح حق است و حق روح عالم، یا عالم ملک و شهادت را مقام فرق و کثرت گویند. عالم غیب علم ذات است به ذات خود که از آن به هیولای کلیه و نفس رحمانی تعبیر کرده اند؛ و بدان تجلی، در خود نفس رحمانی ظاهر کرد که آن هیولای کلیه است و این علم ذات است بذاته و این مقام را مقام جمع دانند». (مأخذ عبارات و مطالب فوق، صفحات ۵ و ۶ و ۱۰۶ از متن کتاب است^{۲۱}).

اولاً، نخستین جمله در کتاب چنین است: «عالم صورت حق است» (نه «روح حق»)، ثانیاً عبارت «عالم غیب علم ذات است به ذات خود... الخ» در کتاب نه هست و نه می توانست باشد.

□ در وجه تسمیه خواجه محمد به پارسا، به نقل از رشحات عین الحیات آمده است: «روزی در اثنای مجاهدات و ریاضات به در خانه حضرت خواجه آمده بوده اند و بیرون شهر منتظر ایستاده؛ اتفاقاً کنیزی از خادمان حضرت خواجه از بیرون درآمد، و حضرت خواجه از وی پرسیده اند که بر بیرون کیست؟ وی گفته جوانی است پارسا»^{۲۲}.

اولاً حقیر در حل این معما که آیا حضرت خواجه «بیرون در» ایستاده یا «بیرون شهر» و یا وضع خانه چنان بوده است که «بیرون در» آن با «بیرون شهر» یکی بوده، مدتی به فکر فرو رفتم و سرانجام به اصل مأخذ مراجعه کردم، در آنجا از «شهر» خبری نبود، و در این مورد نیز اشتباه از مصحح محترم بود که کلمه «شهر» را از پیش خود اضافه فرموده بودند^{۲۳}.

□ مصحح به طور قطع از اینکه نویسنده کتاب رشحات فخرالدین علی، فرزند واعظ کاشفی، است نه خود ملاحسین واعظ بی اطلاع بوده اند، زیرا در چندین مورد رشحات را به واعظ کاشفی نسبت داده اند^{۲۴}.

حاشیه:

اكتفانموده است و در ص ۴۵ و ۴۷ و بسیاری موارد دیگر عین این جمله یا نزدیک به مضمون آن مکرر در مکرر، به جای هرگونه شرح و توضیح، تکرار شده است. مواضعی را که شرح کرده است نیز بیشتر به شرح يك کلمه یا روشن کردن مرجع يك ضمیر اکتفا کرده است. ص ۵۰ تا ۵۳.

(۱۱) مخالفت فرقه نقشبندیه با نهضتهای سیاسی - مذهبی شیعه - صوفی از اظهارات پیشوایان دو گروه کاملاً آشکار است. قاضی نورالله شوشتری که از مدافعان سرسخت تصوف و تشیع است در این باره چنین گوید: «مؤلف را عقیده آن است که هیچ کس از این طایفه رفیع سنی مذهب نبوده، مگر شردمه ضاله نقشبندیه...». مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۵.

(۱۲) انیس الطالبین، ورق ۱۱۸ و ۲۸۵، نقل از مقدمه رساله قدسیه، ص ۵۲.

(۱۳) رساله قدسیه، ص ۸ متن کتاب، از خواجه محمدپارسا، مؤلف شرح مختصر فصوص الحکم.

(۱۴) شرح فصوص الحکم پارسا، ص ۵۳۹ (پایان کتاب)

(۱۵) همان، ص هفت تانه، تحت عنوان «نخستین شارح فصوص الحکم».

همچنین ص بیست و دو و بیست و سه.

(۱۶) دانشمند گرامی، آقای سید جلال الدین آشتیانی در فهرست مأخذ خود در شرح مقدمه قیصری، علاوه بر دو کتاب فکوک و مفتاح الغیب، از نسخه ای خطی به نام شرح بر فصوص از صدرالدین قونیوی نام برده اند. نک: سیدجلال الدین آشتیانی، شرح مقدمه قیصری: دانشگاه مشهد، ۱۳۸۵ ق. مقدمه، ص پنج. فهرست مأخذ.

(۱۷) مقدمه شرح فصوص، ص سی و دو تا چهل و هشت

(۱۸) همان، ص چهل و سه

(۱۹) همان، ص سی و سه (۲۰) همان، ص سی و نه

(۲۱) همان، ص چهل (۲۲) همان، ص سیزده

(۲۲) رشحات عین الحیات، فخرالدین علی کاشفی. ص ۵۷. به نقل از مقدمه رساله قدسیه، ص ۶۶.

(۲۴) مقدمه مصحح بر شرح پارسا، ص دوازده، پاورقی ۲۳، ص سیزده، پاورقی ۲۵، ص بازده، پاورقی ۳۵، ص هفده، پاورقی ۲۳ و...

فصوص الحکم و شروح آن آمده است، حضرت دوم مقام واحدیت و الهیت است و عالم آن جبروت؛ و ملکوت و نفس ناطقه و سایر مراتب عقل و نفس و غیره ربطی به آن ندارد.

خواجه پارسا نیز خود در چند جای کتاب، از جمله در صفحه ۸، گوید: «پس، از حضرت واحدیت و الهیت، که عالم آن جبروت بود، تنزل فرمود به حضرت لوح المحفوظی که نفس ناطقه و عالم امر عبارت از آن است».

اما در مورد شکل گذاری متن عربی و اعراب کلمات و نشانه گذاری متن عربی و شرح فارسی آن خطا و غلط فراوان است.

از همان جمله اول خطبه کتاب: الحمد لله منزل الحکم علی قلوب الکلم باحدیة الطریق الامم. «الکلم» به کسر کاف و فتح لام به صورت «الکلم» و «الامم» به ضم همزه اول و به صورت الامم (جمع امه) ضبط شده، در حالی که این کلمه به فتح همزه اول و میم به صورت «الامم» به معنی راست و مستقیم است.

این کلمه در مقاله مجله معارف به قلم مصحح کتاب «الاهم» درج گردیده و به ترجمه شارح که «اتحاد طریق راست» ترجمه کرده است هم التفاتی نشده است.^{۲۷}

□ مصحح محترم جهت روشن کردن موارد اقتباس زحمت زیادی برای تهیه جدول مقایسه‌ای بین شرح پارسا و شرح جندی بر خود هموار ساخته‌اند؛ در حالی که پارسا در سراسر کتاب با ذکر نام مؤیدالدین جندی بصراحت از شرح او نقل قول به عبارت یا به مضمون کرده است. اگر ایشان شرح پارسا را با شرح قیصری و یا شرح کاشانی مقایسه نموده و میزان استفاده پارسا را از شروح دیگر، که نام و نشانی به طور صریح از آنها در شرح پارسا نیست، نشان داده بودند، خالی از فایده نمی‌بود.

□ عدم توجه به مطالب و مقاصد نویسندگان متن و شرح از ناحیه مصحح، چه در ضبط کلمات و چه در نشانه گذاری عبارات و جملات، مشهود است. گاه غلطهای واضح نسخه اساس که آن را با علامت اختصاری «و» مشخص کرده‌اند عیناً در متن کتاب قرار داده شده است و گاه نسخه اساس نادیده گرفته شده و ضبط دکتر ابوالعلاء عقیفی مورد استفاده قرار گرفته است.

در چاپ دکتر عقیفی معمولاً، به جای آنکه جملات معترضه در بین دو کمان و یا دو خط نوشته شود، از دو نقطه (:) در ابتدا و انتهای جملات استفاده شده است. مصحح در برخی موارد، بدون توجه به چگونگی کاربرد این علامت، آن را در متن آورده و فهم مطلب را دشوار ساخته است. برای نمونه در ص ۱۷۵ کتاب آمده است: «و علمنا الله: فیما فعل با براهیم و ما قال له الأدب لمایعطیه مقام النبوة»، که ضبط درست آن چنین است: «و علمنا الله - فیما

□ در بیان امتیازات شرح پارسا آمده است: «در باره فرق مترادفات معنوی در واژه‌ها توضیح می‌دهد و کلام خود را به مباحث معانی و بیان می‌کشد (فرق جود و کرم ص ۱۰، نفث و روع ص ۱۸، مشیت و ارادت ص ۲۱، قدوس و سیوح ص ۱۰۱)». بگذریم از اینکه این گونه توضیحات غالباً از خود ابن عربی است و در کلیه شروح قبل از پارسا نیز آمده است؛ اما نکته جالب در اینجا این است که ایشان «نفث و روع» را جزء مترادفات آورده‌اند و به صفحه ۱۸ کتاب ارجاع داده‌اند. در کتاب آمده است: «نفث ارسال نفس است [از مخرج ناء] و روع در لغت نفس باشد و در اصطلاح قوم، روع آن روی از نفس است که به جهت دل دارد و آن را صدر خوانند.» پیداست که منشاء اشتباه ایشان، عدم تمییز بین «نفس» در جمله اول و «نفس» در جمله دوم است. و گرنه با صد من سریشم هم نفث (= دمیدن) و روع (= دل و ضمیر و صدر) را نمی‌توان مترادف معنوی به شمار آورد.

□ در ذیل عنوان «کلمه - قلب - دل»، در ضمن نقل جملاتی از قول ابن عربی و شیخ شهاب‌الدین سهروردی و حاج ملاهادی سبزواری، آمده است: سهروردی در عوارف المعارف گوید: «پیدایش قلب از روح و نفس در عالم امر به نکتون ذریه و نسل از آدم و حوا در عالم خلق شباهت دارد» و در پایان جمله مذکور، با رقم ۱۶۵ به صفحه ۲۹ مرصاد العباد نجم‌الدین رازی ارجاع داده‌اند که در آنجا از قول سهروردی اثری دیده نشد. گذشته از این، اینکه مطلبی از عوارف المعارف نقل گردد و به مرصاد العباد، با ذکر صفحه و سطر، ارجاع داده شود چیزی است کاملاً نوظهور. □ حل يك مشکل تاریخی... در معرفی نسخه‌های خطی مورد استفاده مصحح آمده است: «۱- نسخه خطی کتابخانه مدرسه سپهسالار... نسخه‌شناس تاریخ کتابت آن را مربوط به سده یازدهم هجری می‌داند؛ ولی با توجه به یادداشت بسیار اصیل در پشت صفحه اول، می‌توان حداقل تاریخ کتابت آن را به اواخر قرن دهم منسوب کرد». یادداشت چنین است: «من ممتلكات الفقیر... شهر محرم الحرام سنة ۱۰۷۵»^{۲۵} بدیهی است که تاریخ مزبور همان قرن یازدهم است که نسخه‌شناس متذکر شده و اشتباه از مصحح است.

□ در ذیل عنوان «حضرات خمس» آمده است: «... حضرت دوم حضرت لوح المحفوظی که نفس ناطقه و عالم امر است و عالم او را عالم ملکوت خوانند. این نفس ناطقه، به اعتبار ادراک کلیات و تجرد، عقل است و، به اعتبار ادراک جزئیات و تعلق به اجرام سماوی، نفس است و این عالم را عالم ملکوت خوانند»^{۲۶} و طبق معمول به صفحات کتاب ارجاع داده‌اند که البته چنین سخنانی نه فقط در شرح پارسا بلکه در هیچ کتابی یافت نمی‌شود؛ زیرا در حضرات خمس، به وجهی که در کتب عرفانی بویژه در

فعل بابراهیم و ما قال له - الأدب لما يعطيه مقام النبوة»^{۲۸}.
 □ در نسخه (س)، از نسخ خطی مورد استفاده مصحح، توضیحی در مورد جمله «انظر من این اتی علی من اتی علیه» آمده بدین صورت «جاء ههنا بعلى لانه معرض التوبيخ والزجر كانه قال انظر من این هلك من هلك» که در آن، بعد از کلمه «بعلى» حرف (ع)، یعنی علیه السلام، گذاشته شده که زاید و بیجا است.^{۲۹}
 □ نمونه دیگر در شرح این جمله متن فصوص «فما سبق مقصراً مجدداً كذلك لا يماثل اجيراً عبداً» ناسخ بغلط آورده است: «یعنی مقام محمد سابق پیشگاه است و جای مقصر، چون دو اب، پایگاه». در تصحیح، حرف «ص» (یعنی: صلی الله علیه) نیز در کنار کلمه «محمد» اضافه شده و نسخه بدل «مجد» در پاورقی آمده است.^{۳۰} پیداست که درست «مجد» و خطای کاتب مسلم است.
 □ در برخی موارد در متن اساس تصرف و ضبط درست آن نادرست شده است. مثلاً، در یک رباعی آمده است:

اعیان دوکون چون حبالندو عصی

ماران بخيال عقل و عشقت نعبان

به جای این صورت درست که در نسخه اساس بوده، بدون توجه به مأخذ اصلی مضمون در قرآن مجید «فَلَمَّا أَلْقُوا حَبَالَهُمْ وَعَصِيَهُمْ» «حبالند و عصا» ضبط گردیده است.^{۳۱}

□ افزودن بعضی کلمات در بین دو قلاب از ناحیه مصحح نیز گهگاه بدون توجه به معنی و ساختار جمله صورت گرفته و مخل واقع شده است. مثلاً به ضبط این عبارت توجه کنید: «... زیرا چه او عالم بود بدانکه مصدر افعال حق است. و [این] اضافت این فعل به شیطان، این هم فعل کیداست»^{۳۲}. در صورتی که با برداشتن کسره اضافه از «افعال» و حذف [این] جمله کاملاً درست و مفهوم می‌گردد.

□ در بسیاری موارد، بر اساس ضبط دکتر عقیفی، در متن نسخه اساس تصرف شده و گاه در همان جمله یا عبارت غلط آشکاری به حال خود باقی مانده است. مثلاً در عبارت «فهو غير المغضوب عليهم ولا الضالين. فكما كان الضلال عارضاً كذلك الغضب الالهي عارض» مطابق با ضبط عقیفی، «فلما» به «فكما» تبدیل شده، در عوض «غير مغضوب عليهم ولا ضالون»، برخلاف ضبط نسخه عقیفی که درست است، به صورت اصلی بر جای مانده است.^{۳۳}

□ نمونه دیگر در جمله: «فذلك حظ الارض وسقى الجنة فما يصلون الى...» «فما» به «فلا» تبدیل شده لیکن کلمه «الحبة»، بمعنی دانه و بذر، که در نسخه عقیفی آمده، مورد توجه قرار نگرفته و بجای آن «الجنة» ضبط شده است.^{۳۴}

□ با آنکه در اعراب گذاری کلمات عربی عموماً مبالغه کرده‌اند، در مواردی بسیار لازم به سبب فارسی پنداشتن کلمه آن

را غیر مشکول گذاشته‌اند. مثلاً در عبارت «فصور الخلق كالحق للحق و الحق در درجه»، صرف نظر از مسامحه در اعراب گذاری کلمات، دو کلمه آخر، ظاهراً چون جدا از عبارت عربی فرض شده، مشکول نگردیده است. ضبط درست عبارت چنین است: «فصور الخلق كالحق للحق و الحق در درجه»، یعنی صورتهای مخلوقات به مثابه حقه‌هایی است و حق - تعالی - در درج آن است. خواجه پارسا این عبارت را در شرح بیٹی آورده که در ضبط آن نیز مسامحه روی داده است. ضبط نادرست به این صورت است: «ولكن مودع فيه / لهذا صورته حق»^{۳۵} و درست آن چنین است: «ولكن مودع فيه / لهذا صورته حق» که در آن، «حق» جمع «حقه» و «صور» (بر وزن «نور») جمع دیگری است از «صورت» و به اقتضای وزن شعر باید به همین صورت خوانده شود.

□ ذکر نسخه بدل در کتاب نباید جنبه‌های رسم الخطی را نیز در برگیرد چه این گونه موارد را می‌توان در یک توضیح و تذکر کلی در مقدمه کتاب آورد. اما در بیشتر پاورقیهای کتاب شرح پارسا مکرراً به مواردی بر می‌خوریم که مثلاً در نسخه اصل کلمه «است» با حذف همزه و متصل به ما قبل نوشته شده و در پاورقی بعنوان نسخه بدل، جدا نوشته شده است، نظیر «باقی است» و «باقیست» یا «اولی است» و «اولیست».

● **نشر/نش:** نویسنده مقاله از اغلاطی که در تورق نیمی از کتاب به نظر ایشان رسیده بوده و عموماً مربوط به اعراب گذاری است، فهرستی طولانی تهیه و ضمیمه مقاله کرده بودند که برای مصحح شرح خواجه پارسا فرستاده خواهد شد تا در چاپ بعدی کتاب از آن استفاده شود.

حاشیه:

- (۲۵) مقدمه مصحح بر شرح فصوص الحکم، ص ۴۸ و ۴۹، پاورقی شماره ۱۷۸
 (۲۶) همان، ص ۴۸ و ۴۹، پاورقی ۱۴۴. در پاورقی ذیل شماره مذکور آمده است: «عرفا به این آیه استناد می‌کنند: فسبحان الذي بيده ملكوت كل شيء. و آیه را نیز ارجاع داده‌اند به سوره یس، ص ۲۶، نجم‌الدین رازی، مرصاد العباد (۱) و البته در مرصاد العباد از این مقوله اثری دید نشد.
 (۲۷) مجله معارف، دوره سوم، شماره ۳، مرداد - آبان ۱۳۶۵، ص ۸۸ و شرح فصوص الحکم خواجه پارسا، ص ۱۴.
 (۲۸) فصوص الحکم ابن عربی، به اهتمام دکتر ابوالعلاء عقیفی، دارالکتب العربی، بیروت، ص ۸۷ و شرح فصوص پارسا، ص ۱۷۵
 (۲۹) شرح فصوص پارسا، ص ۳۲، پاورقی ۷.
 (۳۰) همان، ص ۲۵۴، س ۱۰ - (۳۱) همان، ص ۲۱۴.
 (۳۲) همان، ص ۲۱۷، س ۱۰.
 (۳۳) همان، ص ۲۳۴ و پاورقیهای ۴ و ۵ و ۶ همان صفحه، و فصوص الحکم عقیفی، ص ۱۰۶.
 (۳۴) شرح پارسا، ص ۲۴۴ و فصوص الحکم عقیفی، ص ۱۰۹.
 (۳۵) همان، ص ۱۰۷ و ۲۳۶.